بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 07/10/94

جلسه 1233

بحث راجع به وجوه تقدیم لاضرر بر خطابات اولیه بود، رسیدیم به وجه سوم که گفته شد بعد از تعارض لاضرر و خطابات اولیه ما می توانیم با رجوع به اصل برائت از تکلیف ضرری نتیجه جریان لاضرر ما اثبات کنیم، چون لاضرر را جاری می کردیم برای نفی حکم ضرری، حالا تعارض کرده لاضرر با خطابات اولیه ما با برائت از حکم ضرری این نتیجه را اثبات می کنیم.

این مطلب در صورتی درست است که نوبت برسد به اصل عملی که اصل برائت باشد، در حالی که چه بسا حالت سابقه ثبوت تکلیف است، و یا ثبوت حکم وضعی است که مستلزم تکلیف است و طبق مسلک مشهور استصحاب در شبهه حکمیه جاری می شود و اثبات می کند بقاء آن تکلیف یا بقاء آن حکم وضعی را که مستتبع تکلیف است، مثل بیع الغبن که اگر دلیل لاضرر که می خواهد نفی لزوم بیع الغبن بکند با اطلاقاتی که اثبات می کند لزوم بیع را تعارض کنند و بپذیریم تساقط اینها را نوبت می رسد به استصحاب بقاء ملکیت غابن نسبت به آنچه که به او منتقل شده بعد از فسخ مغبون، و همینطور استصحاب عدم رجوع آن مال به ملک مغبون جاری خواهد بود.

وانگهی اگر نوبت به تعارض برسد بین لاضرر و خطابات اولیه، برخی از این خطابات اولیه عام کتابی هستند مثل اوفوا بالعقود که اقتضاء می کند لزوم بیع الغبن را این عام کتابی است، و خبری که معارض عام کتابی هست به عموم من وجه حجیت ندارد چون می شود مخالف کتاب و ما خالف الکتاب فهو مردود.

هذا مضافا به اینکه گاهی مورد مورد علم اجمالی است، مثل موردی که وضوء مستلزم ضرر است و ما با لاضرر وجوب وضوء را می خواهیم برداریم، دلیل لاضرر با اطلاق وجوب وضوء اگر تعارض بکند و تساقط بکند علم اجمالی به اینکه یا وضوء واجب است یا تیمم، این علم اجمالی منجز است، برائت از وجوب وضوء با برائت از وجوب تیمم متعارض می شود.

بلکه به نظر مشهور برائت از وجوب وضوء اثبات طهارت نمی کند، اثبات نمی کند که شما با تیمم طهارت از حدث پیدا می کنید، چون شک در محصل است، شک می کنیم که آیا در جائی که وضوء ضرری است تیمم بگیریم با این تیمم تحصیل می شود طهارت از حدث یا نه، استصحاب بقاء حدث جاری است قاعده اشتغال جاری است.

بله بنا بر نظر کسانی که می گویند طهارت خود وضوء و تیمم است نه مسبب از وضوء و تیمم شک در محصل نیست، و لکن علم اجمالی به اینکه یا تیمم واجب است یا وضوء منجز است و باید احتیاط کرد، مگر اینکه احتمال تخییر بدهیم یعنی احتمال بدهیم در جائی که وضوء ضرری است مخیریم بین وضوء و تیمم، اگر احتمال تخییر بدهیم علم اجمالی شکل نمی گیرد، می شود دوران الامر بین التعیین و التخییر، اما اگر علم اجمالی داریم یا وضوء واجب است تعیینا یا تیمم واجب است تعیینا و وضوء ضرری است، لاضرر با اطلاق وجوب وضوء تعارض و تساقط کرد، نوبت به برائت رسید، خوب برائت از وجوب وضوء با برائت از وجوب تیمم تعارض و تساقط می کنند.

در بحوث گفته اند که اشکال ندارد، ما برائت از وجوب وضوء جاری نمی کنیم تعارض می کند با برائت از وجوب تیمم، اما لاضرر جاری می کنیم برای نفی وجوب احتیاط با اتیان وضوء ضرری، آن لاضرری که نفی می کرد وجوب وضوء ضرری را واقعا آن با اطلاق وجوب وضوء تعارض و تساقط کرد، چون اطلاق وجوب واقعی وضوء شامل می شود وضوء ضرری را و اطلاق لاضرر هم نفی می کرد وجوب آن را، تعارضا تساقطا، اما بعد از تعارض و تساقط اینها ما به برائت رجوع نمی کنیم بلکه رجوع می کنیم به یک تطبیق دیگری از قاعده لاضرر، قاعده لاضرر را تطبیق می کنیم بر خود وجوب احتیاط به جمع بین وضوء و تیمم، می گوئیم وجوب احتیاط به اینکه ما وضوء ضرری بگیریم این ضرر هست بر مکلف و لاضرر، لاضرری که تطبیق بشود بر وجوب احتیاط این دیگر مخالف با خطابات اولیه نیست، چون ما اطلاقی نداریم که اقتضاء کند وجوب احتیاط را، بلکه حکم عقل است آن هم حکم اقتضائی عقل که مشروط به این است که شارع اذن در ترک احتیاط ندهد، لاضرر کشف می کند اذن شارع را در ترک احتیاط نسبت به وضوء ضرری، اینکه مشکلی ندارد.

**اقول:** این مطلب بحوث بنابر مبنای کسانی که می گویند لاضرر یعنی لاحکم ینشأ منه الضرر قابل توجیه است، اما با مبنای خود بحوث قابل توجیه نیست، توضیح ذلک:

مرحوم شیخ و جماعتی فرمودند لاضرر أی لاحکم ینشأ منه الضرر، می گوئیم ما دو تا حکم داریم یکی وجوب شرعی واقعی وضوء، حکم ینشأ منه الضرر در جاهایی که وضوء ضرری است، این تطبیق اول لاضرر بود تعارض کرد با اطلاق وجوب وضوء، یک تطبیق دومی هم هست که لاضرر را تطبیق کنیم بر وجوب احتیاط که حکم ینشأ منه الضرر اینکه معارض ندارد.

نفرمائید که این حکم عقل است و حکم عقل قابل رفع شرعا نیست؟

جواب می دهیم که حکم عقل قابل رفع است شرعا با رفع موضوع آن، وجوب احتیاط عقلا موضوعش عدم ترخیص شارع است در مخالفت احتمالیه علم اجمالی، شارع وقتی می گوید ما در دین حکم ضرری نداریم، عرفا وجوب احتیاط هم ولو حکم عقل است اما از شؤون دین است، حکم عقل است در رابطه با مولا، و شارع هم می تواند با دست کاری در موضوع این حکم عقل حکم عقل را تغییر بدهد، عرف این حکم عقل را جزء دین می داند، ولذا صحیح است بگوئیم اگر شارع وجوب احتیاط ضرری را رفع نکند با رفع موضوع و منشأ آن بگوئیم در دین ضرر هست، این هم جزء دین است دیگر، جزء بی دینی که نیست جزء دین است، وجوب احتیاط عقلا جزء دین است، شارع هم که می تواند رفعش کند با رفع منشأش، با رفع موضوعش، بیاید ترخیص بدهد در ترک احتیاط، عقل دیگر احتیاط را واجب نمی داند، لاضرر شاملش می شود می گوید وجوب احتیاط به اینکه وضوء ضرری بگیرید رفع شد چون حکمٌ ینشأ منه الضرر.

اما بنا بر نظر بحوث که می گوید لاضرر إخبار است از انتفاء ضرر خارجا، منتهی ضرری که مرتبط باشد با شارع و شارع بتواند در مقام تشریع آن را رفع کند، اخبار می دهد از انتفاء آن ضرر، ما در وضوء یک ضرر بیشتر نداریم، دو ضرر نداریم، یک وقت احتیاط ضرری است یعنی جمع بین دو فعل ضرری است، ذات وضوء ضرری نیست ذات تیمم هم ضرری نیست فقط جمع بینهما ضرری است، بله، آنجا احتیاط ضرری است، ولی در اینجا وضوء ضرری است، ما یک ضرر بیشتر ندرایم که ناشی است از وضوء، منتهی این ضرر گاهی ناشی می شود از وجوب شرعی منجز در موارد علم به وجوب وضوء، و گاهی ناشی می شود از وجوب شرعی منجز در موارد علم اجمالی، این ضرر ناشی از وضوء گاهی ناشی می شود از وجوب واقعی معلوم بالتفصیل در مورد وضوء ضرری، وگاهی ناشی می شود از وجوب معلوم بالاجمال، یک ضرر بیشتر نیست، فرض این است که این ضرر ناشی است از شارع و تعارض کرد رفع این ضرر با اطلاق وجوب وضوء، ما دو تا ضرر که نداریم که دو تا تطبیق داشته باشد لاضرر بر آن.

اگر لاضرر را شما بر حکمی که ینشأ منه الضرر تطبیق کنید دوتا حکم داریم، وجوب شرعی وضوء و وجوب عقلی احتیاط به اتیان وضوء در فرض علم اجمالی، دو تا تطبیق پیدا می کند لاضرر، و دیگر اشکالاتی که در تعلیقه بحوث گرفته اند به متن بحوث وارد نمی شود که آقا لاضرر که نمی تواند حکم عقل را بردارد و وجوب احتیاط حکم عقل است، خوب چرا نمی توان حکم عقل را رفع کند، حکم عقل را شارع می تواند رفع کند به رفع منشأ آن، به رفع موضوع آن، و وقتی شارع رفع کرد وجوب احتیاط را به رفع موضوع آن، یعنی ترخیص داد در ترک احتیاط به اتیان وضوء ضرری، اینکه مشکل ندارد، خود شما در بحث انسداد همین را پذیرفتید اما اینجا در تعلیقه بحوث اشکال می کنید.

اشکال به بحوث این است که طبق مبنای شما که لاضرر لاحکم ینشأ منه الضرر نیست بلکه لاضرر خارجا است خوب ما یک تطبیق بیشتر نداریم در لاضرر نسبت به این مورد، چون یک ضرر ناشی است از وضوء، خوب لاضرر هم نسبت به این تطبیقش طرف معارضه است با خطاب یجب الوضوء و تساقط کرده، دیگر نمی شود به این دلیل ساقط شده رجوع کرد.

**وجه چهارم برای تقدیم لاضرر:** وجهی است که مرحوم صاحب کفایه مطرح کرده است، فرموده که عرف بین حکم اولی و حکم ثانوی توفیق عرفی می دهد به اینکه حمل بکند حکم اولی را بر حکم اقتضائی، "احلت لکم بهیمة الانعام" با "لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل"، عرف می گوید حلیت گوسفند حلیت اقتضائیه است، اگر کسی غصب بکند گوسفند مردم را حکم فعلی این گوسفند حرمت است ولو حکم اقتضائیش حلیت است، یعنی گوسفند بما هو هو حلال است لا بما هو مغصوب، اینجا هم همین است یجب الوضوء حکم اولی است و لاضرر حکم ثانوی است، توفیق عرفی به همین است که حکم اولی را حمل کنیم بر حکم اقتضائی، یعنی وجوب الوضوء لولا الضرر، یجب الوضوء لولا الضرر.

**آقای خوئی اشکال گرفته اند به ایشان** که فرمود حکم هست ولی اقتضائی است، فرموده این چه حکمی است که اقتضائی است، حکم یعنی آنی که به داعی بعث و زجر است، وقتی موضوعش محقق شد می شود فعلی، یجب الوضوء اگر حکم هست یعنی به داعی بعث و زجر است، و موضوعش هم دخول وقت صلاة است، موضوع فعلی شد حکم فعلی می شود یعنی چی حکم هست ولی فعلی نیست و اقتضائی است؟

**اقول:** ایشان مبنای خودش را با مبنای صاحب کفایه جابجا کرده، صاحب کفایه مبنایش فرق می کند، صاحب کفایه می گوید حکم فعلی آنی است که انقداح اراده لزومیه در نفس مولا بشود نسبت به فعل عبد در وجوب، یا انقداح کراهت لزومیه بشود نسبت به فعل عبد در حرمت، ممکن است حکم باشد و موضوعش هم فعلی بشود ولی انقداح اراده در نفس مولا نسبت به فعل عبد نشده باشد، می شود حکم غیر فعلی، و مبنای درستی هم هست کما نقّح فی محله، پس می شود وجوب وضوء حکم غیر فعلی بشود به این معنا، در موارد ضرر انقداح اراده در نفس مولا نشده است که مکلف وضوء بگیرد، فقط حکم انشاء شده و موضوعش هم محقق شده، صاحب کفایه می فرماید بعضی از احکام بعد از ظهور حضرت حجت سلام الله علیه فعلی می شوند، اگر علم تفصیلی هم به آن پیدا کنیم فعلی نمی شود.

وانگهی کی می گوید صاحب کفایه نظرش این است که حکم هست ولی اقتضائی است، شاید مقصودش این است که یجب الوضوء را عرف حمل می کند بر اینکه این خطاب دلالت می کند بر ثبوت وجوب وضوء لولا الضرر، به نحوی که اگر ضرر بود دیگر وجوب وضوء نیست، مثل اینکه اگر غصب بود دیگر حلیت شاة نیست، نه اینکه حلیت هست و فعلیه نیست که ما توجیه کردیم، اصلا حلیتش لولا الغصب است، مع الغصب دیگر حلیت ندارد، وجوب الوضوء هم لولا الضرر است، با فرض ضرر دیگر وجوب ندارد، موضوع عملا مقید می شود به توفیق عرفی.

**اشکال صحیح به صاحب کفایه:**

اشکال به صاحب کفایه مطلب دیگری است، اشکال این است که این توفیق عرفی مختص به جائی است که خطاب اولی حکم ترخیصی باشد و خطاب ثانوی حکم الزامی باشد، مثل احلت لکم بهیمة الانعام با یحرم الغصب، اما جائی که حکم اولی حکم الزامی است و حکم ثانوی یا حکم ترخیصی است یا حکم الزامی مخالف هست، یحرم الکذب با یستحب اجابة دعوة المؤمن، کجا عرف حمل می کند یحرم الکذب را بر حکم اقتضائی که یحرم الکذب لولا اجابة دعوة المؤمن، ابدا، با اینکه کذب عنوان اولی است واجابت دعوت مؤمن عنوان ثانوی است.

جائی این توفیق عرفی صحیح است که حکم اولی ترخیصی باشد وحکم ثانوی الزامی باشد، عرف می گوید آن حکم اولی ترخیصِ حیثی است.

جائی که حکم اولی الزامی است و حکم ثانوی هم الزامیِ مخالف است مثل اینکه خطاب اولی بگوید یحرم الکذب خطاب ثانوی بگوید یجب الوفاء بالشرط، یا خطاب اولی می گوید یجب الوضوء و آب منحصر است به آب غصبی، خوب حکم اولی در فرض انحصار آب به آب غصبی حکم اولی الزامی می شود که با این آب غصبی وضوء بگیر، البته فرضی مثال می زنیم، والا ظاهر فلم تجدوا فتیمموا ظاهرش این است که فلم تجدوا ماءا مباحا، و الا آب در خانه همسایه فراوان است ولی به من نمی گویند واجد الماء مگر اینکه بر من مباح باشد با آب همسایه وضوء بگیرم، و الا آب غصبی را عرف مصداق وجدان ماء نمی داند، ولذا خود این آیه دلیل است که وضوء با آن غصبی عالما عامدا یا جاهلا مقصرا باطل است، چون گفت فلم تجدوا ماءا فتیمموا چرا شما رفتی وضوء گرفتی؟ ولذا ما فرضی بحث می کنیم، یجب الوضوء در فرض انحصار آب به آب غصبی اطلاقش می گوید یجب الوضوء اطلاق یحرم الغصب می گوید یحرم الغصب، خوب اینجا وجهی ندارد که بگوئیم یحرم الغصب مقدم بر یجب الوضوء است، البته در فرض انحصار، و الا در فرض مندوحه که آب غصبی هست آب مباح هم هست او را نمی گوئیم چون الزام ندارم از آب غصبی وضوء بگیرم، در فرض عدم المندوحة اطلاق یجب الوضوء می گوید وضوء بگیر با این آب غصبی و اطلاق یحرم الغصب می گوید غصب حرام است، چه تقدمی دارد یحرم الغصب بر اطلاق یجب الوضوء، مگر همان نکته فلم تجدوا ماءا فتیمموا را مطرح کنید که نکته درستی هم هست، پس این وجه هم تمام نشد.

**وجه خامس برای تقدیم لاضرر:** که وجه صحیح هم هست، وجهی است که شیخ انصاری و محقق نائینی گفته اند و شاگردان محقق نائینی هم پذیرفته اند، که نسبت لاضرر با خطاب های اولیه نسبت دلیل حاکم است با دلیل محکوم، لاضرر ناظر به احکام اولیه است، اصلا ظهور عرفیه لاضرر این است که شریعتی داریم که این شریعت احکامی دارد ما در این احکام حکم ضرری نداریم، لاضرر، مخصوصا اگر باشد لاضرر فی الاسلام یا ما جعل علیکم فی الدین من حرج، حاکم مقدم بر محکوم است ولو نسبت عموم من وجه باشد، چون قرینیت عرفیه اش محفوظ است حتی در موارد عموم من وجه.

{جواب و سؤال؟ لاضرر ناظر به شریعت است، شریعت مجموعه ای است از احکام وجودی و عدمی، موقف سلبی شارع جزء شارع است، این که شارع واجب نکرده بر ما ریاضت کشیدن را خوب این جزء شریعت است دیگر ولو حکم عدمی است، عدم الوجوب موقف سلبی شارع است، عن اهمال نیست بلکه عن التفات است، لذا این هم جزء شریعت است}.

صاحب کفایه فرموده است که حکومت درست نیست، چه فرق می کند لاضرر با اینکه مثلا یک دلیل بیاید بگوید که لاوجوب لاکرام الفاسق، خوب لاوجوب لاکرام الفاسق نسبتش با اکرم العالم عموم من وجه است، آیا کسی توهم کرده لاوجوب لاکرام الفاسق این حاکم است بر یجب اکرام العالم؟ خوب لاضرر هم می گوید لاوجوب ضرری، چه فرق می کند؟

**اقول:** به نظر ما این اشکال صاحب کفایه وارد نیست، زیرا یک وقت می گوئید لا وجوب لاکرام الفاسق یا آیه قرآن ان الله لایأمر بالفحشاء، بله این نظارتی ندارد بر چیز دیگر، بلکه نفی می کند وجوب اکرام فاسق را و نفی می کند امر خدا را فحشاء، ولی لاضرر سیاقش این است که ما دینی داریم در این دین ضرر نیست، اگر فی الاسلام باشد کما کان فی مرسلة الصدوق که حکم واضح است، ولی ما فرض می کنیم که نیست چون سندش معتبر نیست، همان فانه لاضرر، درست است که نگفتند فی الاسلام ولی مناسبت حکم و موضوع این را از آن می فهمد، به درستی که زیان نیست، کجا زیان نیست؟ در دنیا که الی ماشاء الله زیان هست، اصل این یعنی عرف می فهمد که در دین زیان نیست، یا در خارج زیان نیست که مربوط به دین است، در عالم تکوینی که متأثر از دین هست زیان نیست، بالاخره ظهور عرفی اش این است که دین در اینجا مفروغ عنه گرفته شده است و می خواهد بگوید در دین زیان نیست.

و لذا این اشکال که بگوئیم اگر می گفت این حکم های اولی ضرری نیستند می شد نفی ترکیبی، الاحکام الاولیة لیست بضرریة نفی ترکیبی را کسی بگوید ناظر است مشکلی ندارد، اما ظهور لاضرر که در نفی ترکیبی نیست، ظهور لاضرر این نیست که الاحکام الاولیة لیست بضرریة، ظهورش نفی بسیط است، لاحکم ضرریّ نفی بسیط می کند به نحو لیسه تامه می گوید حکم ضرری نداریم، ولذا مستشکل می گوید خوب حکم ضرری نداریم مثل ان الله لایأمر بالفحشاء یا لا وجوب لاکرام الفاسق است که گفتیم اینکه به معنای حکومت و نظارت نیست.

**اقول:** می گوئیم اشتباه شما این است که جمود بر لفظ کردید، مناسبت حکم و موضوع در لاضرر این است که در دین ضرر نیست و یا در عالم تکوینی که مرتبط با دین و متأثر از دین هست ضرر نیست، و این ظاهرش حکومت است، لذا این وجه خامس درست است.

این هم که از مرحوم شیخ نقل شده که سیاق امتنان اقتضاء می کند تقدیم لاضرر را بر خطابات اولیه، با اینکه نسبت عموم من وجه است، احتمال می دهیم مقصودشان تاکید بر حکومت باشد، چون صرف سیاق امتنان که اباء از تخصیص نمی آورد، اگر مقصودتان این است که سیاق امتنان اباء از تخصیص می آورد، این مطلب درست نیست، ما جعل علیکم فی الدین من حرج تخصیص خورده به جهاد، جهاد حرجی است در عین حال جعل شده است، اما این مطلب خوب است که بگوئیم سیاق امتنان ظهور می دهد به لاضرر در نظارت لاضرر بر شریعت، که لاضرر فی شریعتنا، لاضرر فی ملّتنا، و این مطلب قابل قبولی هست.

حالا در اینجا بحث هایی مطرح است ما تفصیلش را بحث نمی کنیم، اینجا اجمالش را می گویم، امروز این تنبیه تمام کنیم و یکی دو جلسه تنبیه آخر یعنی تعارض الضررین را بحث کنیم.

مرحوم نائینی در این بحث حکومت لاضرر بر خطابات اولیه یک ضابطه ای برای حکومت بیان کرده است، فرموده حکومت گاهی به دلالت مطابقیه است به لسان تفسیر، می گوید: أي یا اعنی، مثل آن روایت که می گوید الفقیه لایعید صلاته قطّ امام فرمود انما عنیت بذلک الشک بین الثلاث و الاربع، این به دلالت مطابقیه حکومت دارد، لسان تفسیر است، کأنه صاحب کفایه فقط حکومت را منحصر کرده به این قسم، محقق نائینی می فرماید نه حکومت منحصر به این قسم نیست، گاهی دلیل حاکم لسان مطابقی اش تفسیر نیست، ولی ناظر است به خطاب دیگر که خطاب محکوم است، حالا گاهی نظارت دارد بر موضوع آن، و گاهی نظارت دارد بر حکم آن، نظارت بر موضوع هم گاهی نظارت تضییقیه است، اکرم العالم می گوید بعد می گوید زید لیس بعالم، الفاسق لیس بعالم، و گاهی هم نظارت توسعیه است مثل ولد العالم لیس بعالم.

بعد محقق نائینی فرموده در مورد نظارت بر عقد الوضع که اصلا تنافی نیست بین دلیل حاکم و محکوم، زیرا دلیل محکوم لسانش لسان قضیه شرطیه است اذا وجد عالم فیجب اکرامه، دلیل حاکم لسانش لسان نفی تحقق شرط است، می گوید الفاسق لیس بعالم، قضیه شرطیه مگر متکفل وجود شرطش هست در خارج تا با این دلیلی که نافی وجود شرط است تعارض کند؟ تعارض نمی کنند در خارج، این می گوید اذا وجد عالم فاکرمه، دلیل حاکم می گوید الفاسق لیس بعالم، یعنی لم یوجد العالم، با هم تنافی ندارند.

**اقول:** انصاف این استکه این فرمایش ناتمام است، چون العالم یجب اکرامه ظاهرش این است که عالم حقیقی است، بابا فاسق ممکن است علامه دهر باشد، آقای وحید حفظه الله می فرمودند یک شخصی مکاسب را حفظ بود یا استاد مسلّم مکاسب بود ولی نماز نمی خواند، الفاسق لیس بعالم این ادعائی است، ظاهر العالم واجب الاکرام عالم حقیقی است که شامل این فاسق هم می شود، ولذا جناب نائینی اگر شک بکنیم در وجود دلیل حاکم تمسک می کنیم به دلیل محکوم چون موضوعش وجدانا محرز است، پس شک نداریم در تحقق شرط، دلیل حاکم ادعاءا می گوید لیس بعالم، پس تنافی هست بین دلیل حاکم و دلیل محکوم، نگوئید تنافی نیست.

دلیل حاکم نظارت دارد و قرینیت شخصیه دارد نسبت به دلیل محکوم، بر خلاف مخصص که نظارت شخصیه ندارد، خطاب خاص ناظر شخصی نیست، لاتکرم العالم الفاسق ناظر شخصی نیست به اکرم العالم، لذا می تواند یحرم اکرام العالم الفاسق را بگوید و اصلا اکرم العالمی وجود نداشته باشد، یک جمع عرفی است بین عام و خاص، راجع به مولائی که سیره اش بر اعتماد به مخصص منفصل است عرف یک جمع عرفی می کند، می شود قرینیت نوعیه، اما در حکومت قرینیت شخصیه است با خود خطاب حاکم، پس این فرمایش محقق نائینی تمام نیست.

اما راجع به حکومت بر عقد الحمل، که لاضرر به نظر نائینی حاکم بر عقد الحمل است می گوید لاحکم ضرری، راجع به این بیان دیگری هست برای عدم تنافی بین حاکم و محکوم که ان شاء الله پس فردا عرض می کنیم، والحمد لله رب العالمین.